

ارمغان مینوی

داستان مصاحب و مینوی،

از دوستی تا دعوا بر سر رسم الخط

محمد دهقانی

پژوهشگر پژوهشگاه علوم انسانی و عضو هیئت امنای کتابخانه مینوی



پس از حدود یک سال کار در کتابخانه زنده‌یاد استاد مجتبی مینوی، که اساساً به قصد استخراج یادداشت‌های ایشان از حواشی کتاب‌های او و تدوین و انتشار آن‌ها آغاز شد، به لطف و راهنمایی دوست ارجمند، خانم دکتر شکوفه شهیدی، تازه متوجه شدم که انبوهی از نامه‌های دانشمندان و هنرمندان و بزرگان ایران و جهان، از حدود سال ۱۳۰۰ خورشیدی تا پایان عمر مینوی، در یکی از اتاق‌های در بسته کتابخانه و در زیر لایه ضخیمی از گرد و غبار بر هم تلنبار شده است. دیدم حیف است که این اسناد مهم و بی‌بدیل در آن وضع اسف‌بار بمانند و احیاناً نابود شوند. اکنون بیش از یک سال ونیم است که به یاری همکاران دل‌سوز و فرهیخته‌ام، خانم‌ها نسرین خسروی و الهام مهرابی، گرد و غبار زمان را از روی بخش مهمی از آن نامه‌ها زدوده و همه را مرتب و منظم و آماده انتشار کرده‌ایم. امیدوارم مجموع این نامه‌ها که بالغ بر چندین مجلد خواهد شد به مرور و به همت انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی به شکلی سزاوار و آراسته و مدوّن، با فهرس و نمایه‌های راهگشا، چاپ شود و در اختیار اهل تحقیق قرار گیرد. مخاطب اغلب این نامه‌ها و البته نویسنده معدودی از آن‌ها مینوی است. این نامه‌ها و مضامین آن‌ها هم از حیث علمی و ادبی واجد اهمیت‌اند و هم بر تاریخ فرهنگی و اجتماعی و سیاسی ایران معاصر پرتوی آگاهی‌بخش می‌افکنند و تصویری واقعی‌تر از مسائل و مشکلات جامعه ایران در اواخر دوره قاجار و سراسر عصر پهلوی به‌دست می‌دهند. در این نامه‌ها،



طرح جلد مجله کتاب امروز (۱۳۵۲) کار نجف دریابندری

که بسیاریشان لحنی خصوصی و صمیمانه دارند، نویسندگان، با آن‌که اغلب صاحب مناصب و مشاغل مهم و به ظاهر خادم و مقوم دستگاه سیاسی و اداری ایران در آن دوران بوده‌اند، گاهی پرده از سرّ ضمیر برمی‌گیرند و در انتقاد از جامعه و فرهنگ و نظام سیاسی ایران آن روزگار سخنانی می‌گویند که برای ما امروزیان حقیقتاً آگاهی‌بخش و هشداردهنده و مایه عبرت است.

در مقاله‌ای که اینک پیش روی شماست، مجموع نامه‌هایی را که تا این جای کار از دکتر غلامحسین مصاحب، یکی از بزرگ‌ترین و مؤثرترین دانشمندان ایران در قرن بیستم میلادی، در میان نامه‌های موجود در کتابخانه مینوی یافته‌ام بررسی کرده و کوشیده‌ام گزارشی از آن‌ها عرضه کنم که نشان می‌دهد دوستی صمیمانه مصاحب با مینوی از کی و با چه کیفیتی نضج گرفته و چرا به تقار و کدورت میان آن دو انجامیده و سرانجام در دوره پیری و پختگی آن‌ها به رابطه‌ای رسمی و اداری بدل شده است.

عناوین و لحن نامه‌های مصاحب به مینوی در سال‌های آخر دهه ۱۳۲۰ حاکی از صمیمیت و دوستی بسیار نزدیک آن‌هاست. در تاریخ ۲۴ اکتبر ۱۹۴۸ (۱۳۲۷) مصاحب، که ظاهراً در جایی غیر از لندن بوده، یادداشتی با عنوان «مینوی جان عزیزم» نوشته و به دوست یک‌دلش خبر داده است که «کار من از مرحله نهائی هم گذشت و Board of Research Studies درجه Ph. D. را برایم تصویب کرد. چون تو دوست عزیزم هستی و میدانم از این خبر خوشحال خواهی شد دو کلمه برایت نوشتم»^۱ (مصاحب، ۱۳۲۷ الف). در یادداشت بعدی که تاریخ ۱۷ نوامبر همان سال را دارد آمده است: «مینوی خان عزیزم اگر اجازه می‌دهی یک‌شنبه شب در حدود ساعت یازده بسر مبارک خراب خواهیم شد. اگر منزل نیستی بنویس کجا هستی که همانشب بیایم و کلید را از تو بگیرم. من در حدود ساعت ده بلندن خواهیم رسید. قربانت» (مصاحب، ۱۳۲۷ ب)

نامه کوتاه دیگری که البته تاریخ ندارد اما باید در همان سال ۱۳۲۷ از پاریس فرستاده شده باشد نشان می‌دهد که مصاحب تا چه حد مرهون و ممنون لطف‌ها و کمک‌های مینوی بوده است: «مینوی جان عزیزم اگرچه از شر خودم راحت شدی ولی حالا دوجار کاغذهایم خواهی شد. امیدوارم حالا بتوانی نفس راحتی بکشی و لااقل باین زودی میهمان تازه‌ای وارد نشود. راستی مینوی جان نمیدانم چطور از محبت‌های تو تشکر کنم زیرا مهربانی‌های تو نسبت بمن بیش از حد انتظار بوده است و همواره آرزویم اینست که روزی بتوانم عشیری از اعشار محبت‌هایت را جبران کنم.» (مصاحب، ۱۳۲۷ ج)

این نامه‌ها مربوط به روزگاری است که مصاحب در کمبریج مشغول تحصیل بود و در لندن دائماً به خانه مینوی می‌رفت و از لطف و پذیرایی گرم و بی‌شائبه او برخوردار بود. خود مینوی در این باره گفته است:

در لندن که بودم، [من و مصاحب] اغلب با هم بودیم، و گاه تا دل شب‌ها با هم شطرنج می‌زدیم^۲ و گفت‌وگو می‌کردیم. حتی مدت سه سال که ایشان در کمبریج محصل بودند، هر وقت به لندن می‌آمدند، خانه بنده منزل ایشان بود، و بنده مصاحب را دوست می‌داشتم و دوست دارم. (مینوی، ۱۳۵۲، ص ۶)

مصاحب نسبتاً جوان و پرانرژی که تازه مدرک دکتری ریاضیات خود را از دانشگاه کمبریج گرفته است در سال ۱۳۲۷ به ایران می‌آید و پس از چند ماهی عطلت و سرگشتگی سرانجام در سال ۱۳۲۸ به ریاست تعلیمات متوسطه و دانش‌سراها گماشته می‌شود، مقامی که هیچ‌کدام از وزارت آموزش و پرورش امروز نبوده است. از نامه‌های او در آن دوره معلوم است که چقدر از وضع آموزش و پرورش و کلاً نظام اداری و بروکراتیک ایران در اواخر دهه ۱۳۲۰ و فساد اخلاقی و فرهنگی حاکم بر آن متشوش و دل‌زده است. در نامه‌ای که تاریخ «۱۷ تیرماه [۱۳۲۸]» بر بالای آن دیده می‌شود، مصاحب به

مینوی که آن زمان هنوز در لندن بوده است می‌نویسد که «زندگی در این جا برای من احتضار است» و سپس احوال خود و «وضع فرهنگ^۲» ایران را چنین تشریح می‌کند:

وقتی آمدم قریب دو ماه بیکار بودم و بعداً مشاور فتی (!) وزارت فرهنگ شدم و سپس در اواخر فروردین ریاست تعلیمات متوسطه و دانشسراها بمن رجوع شد و عجالتاً متصدی همانکار هستم. باور کن وضع فرهنگ و بالاخص مدارس ما بهترین دلیل سیر ما بطرف نیستی است. مدارس ما اعم از پسرانه و دخترانه مرگ‌بست از یک عده جوانان افسارگسیخته که پابند بهیچ چیز نیستند و اداره‌کنندگان این مدارس اکثراً اشخاصی هستند که از هر جهت بیدنامی معروفند. بدیهی است عالی‌جنابان وزارت فرهنگ هم پشتیبان آن‌ها هستند. روز اول که این کار بمن رجوع شد شرایطی با وزیر فرهنگ^۳ کردم چون جواب قاطعی نداد وقتی ابلاغ برایم فرستادند استعفا کردم. مرا احضار کردند. در حضور آن‌ها باین عبارت گفتم که «شما بحسب عادت متوقع هستید که اگر دستوری برخلاف قانون بآداره من دادید اجرا شود ولی من بهیچوجه اطاعت نخواهم کرد». اگرچه چون آقایان وزیر و معاون عادت بشنیدن چنین حرفی از یک مستخدم دولت (!) نداشتند گوشه‌ایشان قرمز شد ولی علی‌الظاهر موافقت کردند ولی همانموقع یقین داشتم که حُبّی که بمیزر وزارت و معاونت دارند مانع از اینست که در مقابل تحمیلاتی که از خارج به آن‌ها می‌شود ایستادگی کنند و از صدور دستورات خلاف قانون خودداری نمایند. از آنروز تا کنون تمام وقتم صرف مبارزه با عالی‌جنابان وزارت فرهنگ بوده است و تا یکماه قبل در این مبارزه یکه و تنها بودم. مدارک هزارها کار خلاف قانون را که در کشورهای میز مخفی کرده بودند باطلاع وزیر رسانیدم. باز خدا پدر او را بیامزد که با تمام علاقه‌ای که بمیزر وزارت دارد حسن نیت هم دارد ولی چه سود که فوق‌العاده ضعیف‌النفیس است. در هر حال این مبارزه هنوز هم ادامه دارد (البته بدون انتظار هیچگونه نتیجه‌ای). از یکماه قبل باین طرف دکتر [یدالله] سحابی که یکی از مردان شریف و پاکدامن است و با من همدرد میباشد در این مبارزه شریک شده است ولی دست‌هایی که میخواهند وضع فاسد فعلی برقرار بماند قوی‌تر از آنست که ما در مقابل آن‌ها بتوانیم کاری بکنیم. [...] از وقتی مشغول کار اداری شده‌ام تا حال مجال این که یک ساعت مطالعه کنم پیدا نکرده‌ام. پیش از عید یک روز به ملاقات [سیدحسن] تقی‌زاده رفتم. مدتی صحبت کردیم و ذکر خیر تو هم بمیان آمد ولی بالاخره باین نتیجه رسیدم که «تقی‌زاده در لندن» با «تقی‌زاده در ایران» خیلی تفاوت دارد. (مصاحب، ۱۳۲۸ الف)

در نامه بعدی که سی و پنج روز بعد (۲۲ مرداد ۱۳۲۸) نوشته شده است، مصاحب خبر می‌دهد که شغلش یک هفته پیش تغییر کرده و «حالا متصدی تعلیمات عالی و روابط فرهنگی» شده است و



غلامحسین مصاحب

می‌افزاید: «اگرچه این کار از کار سابق بهتر است ولی در حقیقت همان میرزابنویسی است و تمام شبانه‌روزم صرف آن می‌شود». و باز تأکید می‌کند که «با کمال شرمندگی [...] از وقتی بایران آمده‌ام تا کنون جز چهار ماه اول که مشاور فنی (!!) بودم مجال این که یک صفحه مطالعه حسابی کنم نداشته‌ام». (مصاحب، ۱۳۲۸ ب)

سه نامه مختصر دیگری که مصاحب در همان سال ۲۸ برای مینوی نوشته است به ترتیب مورخ ۱۲ و ۱۸ شهریور و ۲۵ آبان‌اند. این نامه‌ها نیز همگی با عنوان «مینوی عزیزم» آغاز می‌شوند و عمدتاً حاوی درخواست‌های دوستانه مصاحب از مینوی است. در این نامه‌ها هم از کار پرمشقت اداری و از این که فرصت کتاب

خواندن ندارد سخت گله‌مند است: «از صبح ساعت هفت تا شب ساعت ده و بعضی اوقات دیرتر تمام و قتم صرف کارهای اداری می‌شود و در تمام این مدت توفیق این که یک صفحه کتاب بخوانم پیدا نکرده‌ام.» (مصاحب، ۱۳۲۸ د)

سه نامه بعدی مصاحب، برحسب شواهد و قرائن، در سال ۱۳۲۹ نوشته شده‌اند، زیرا در آن‌ها سخن از بازگشت مینوی به ایران و مقدمات استخدام او در دانشگاه تهران است. یکی از این نامه‌ها که مورخ ۲۵ فروردین است، چنین آغاز می‌شود:

مینوی عزیزم امیدوارم حالت خوب باشد و این روزهای آخر اقامت در کافرستان بتو خوش بگذرد. اغلب اوقات یاد تو و محبت‌های تو و خانه‌ات که کانون مهر و محبت بود هستم و با کمال اشتیاق منتظر روزی هستم که بایران بیایی و باز از نعمت مصاحبت تو برخوردار شوم. (مصاحب، ۱۳۲۹ ب)

از سال ۱۳۳۰ فقط یک نامه در دست است که تاریخ اول آذر آن سال را دارد. این نامه را مصاحب پس از آن نوشته است که مینوی به گفته خودش «از طرف دولت ایران» مأمور شده بود تا در «کنگره مستشرقین در استانبول» شرکت کند. در این سفر، او متوجه اهمیت کتابخانه‌های استانبول شده و سرانجام اولیای دانشگاه تهران را متقاعد کرده بود که بودجه‌ای برای عکس‌برداری از نسخه‌های خطی کتابخانه‌های آن‌جا در نظر بگیرند و خود از جانب دانشگاه مأمور به این کار شده بود (مینوی، ۱۳۵۲، ص ۷). مضمون نامه مصاحب هم تماماً مربوط به مسائل مالی و اداری همین مأموریت است (مصاحب، ۱۳۳۰). پس از آن می‌رسیم به یک نامه کاملاً رسمی و اداری که روی کاغذ آرم‌دار «وزارت فرهنگ» تایپ شده و در آن «دکتر مصاحب» «آقای مجتبی مینوی رئیس اداره کل تعلیمات

عالیه و روابط فرهنگی» را «از طرف وزیر فرهنگ» به جلسه‌ای فرا خوانده که قرار بوده است «ساعت ۷/۵ صبح چهارشنبه ۳/۴/۳۲» برگزار شود و در آن به «تبادل نظر و اتخاذ تصمیم و تنظیم برنامه لازم» برای «فارسی‌زبانان ساکن هندوستان و پاکستان» بپردازند (مصاحب، ۱۳۳۲). وزیر فرهنگ در آن زمان دکتر مهدی آذر و مصاحب هم ظاهراً معاون یا رئیس دفتر او بوده است.

چنان‌که می‌دانیم، کمتر از دو ماه پس از تاریخی که در این نامه آمده است، کودتای ۲۸ مرداد رخ داد، لیکن به نظر نمی‌رسد که این کودتا و رویدادهای پس از آن تأثیری در وضع و حال مینوی و مصاحب ایجاد کرده باشد. آن‌ها همچنان به دور از غوغای سیاست مشغول خدمات فرهنگی خود بودند. مصاحب در هفتم اسفند ۱۳۳۸ نامه‌ای به مینوی نوشته است که در آن زمان راین فرهنگی ایران در ترکیه بود. این نامه که با لحن صمیمانه‌ای آغاز می‌شود، در عین حال حاوی اشاره‌ای است که معلوم می‌کند رابطه میان آن دو دیگر به گرمی سابق نیست یا دست‌کم مینوی، به تعبیر مصاحب، در آن سال‌ها نسبت به او «خیلی بی‌مهر» شده است. علت اصلی این بی‌مهری هم ظاهراً اختلاف نظر شدید مینوی با مصاحب بر سر رسم الخط فارسی بود. به هر حال، نامه مصاحب نشان می‌دهد که مینوی در ترکیه نیز همچنان یاور مصاحب بوده و کتاب‌هایی را که او برای تحقیقات خود لازم داشته از کتابخانه‌های آن‌جا تهیه می‌کرده و به ایران می‌فرستاده است. متن کامل نامه مصاحب از این قرار است:

هفتم اسفند ۱۳۳۸

دوست عزیز گِرد و قُمبلی و نامهربان را که ترک ما گفته است قربان می‌روم. اگرچه شنیده‌ام شخصی از گروه نتراشیده و نخراشیده‌ها اسباب ناراحتی تو شده است امیدوارم اصل حالت خوب باشد و هرچه زودتر رفع شر این شخص مزاحم بشود تا تو بتوانی با خیال راحت در شهر استانبول در محضر زکی افندی کسب فیض کنی. اغلب ذکر خیرت با دوستان هست، و با این‌که این اواخر نسبت به من خیلی بیمهر شده بودی همیشه اشتیاق و آرزوی دیدارت را دارم. نوشته بودی «کار خود را چرا یکسره بخودم نمی‌گوئی یا نمی‌نویسی». من این نوشته‌ی تو را جوازی تلقی خواهم کرد و در آتیه و حتی از هم اکنون مزاحمت خواهم شد تا تکلیف خود را با ملا رجب بدانی. اولاً اگرچه مدتی از وصول کارت تو گذشته است، تقریباً یک هفته بعد از آن حساب قاموس‌الاعلام را با مؤسسه تصفیه یا به قول تو پاک کردم، بدین طریق که مؤسسه حساب کردند که چهارصد لیره ترک دویست و چهل تومان می‌شود و من همین مبلغ را بدوست مشترک آقای صنعتی‌زاده بحساب تو پرداختم. نمی‌دانی چقدر از این‌که این کتاب‌ها را برایم فرستادی ممنونم. اگر همین ترتیب برای تو مقبول است در آتیه هر وقت چیزی برای من فرستادی پول ریالی آن را بر طبق حسابی که خودت با آقای صنعتی می‌کنید بایشان بپردازم. اما تصدیع‌های

فعلی (بموجب جواز فوق‌الذکر) البته بهتر از من نادان میدانی که کتاب شکل‌القطاع خواجه نصیرالدین را اسکندر پاشا کاراتودوری با ترجمه‌ی فرانسه در ۱۸۹۱ در قسطنطنیه چاپ کرده. اگر احياناً باین کتاب و نیز به کتاب جبر خوارزمی رزن (Rosen) و جبر خیام و پیکه برخوردی برای حقیر خریداری کن و بفرست. و دیگر اگر حوصله کردی بنویس به بینم [کذا!!] آیا می‌شود با پرداخت مخارج از بعضی نسخه‌های ریاضی عکس تهیه کرد یا نه. خواهشمندم سلام مرا به جناب آقای باخدا برسان. قربانت [امضا] (مصاحب، ۱۳۳۸)

پیش‌نویس پاسخی که مینوی به این نامه یا یکی دیگر از نامه‌های مصاحب در همان ایام داده خوشبختانه در آرشیو نامه‌های او موجود است و معلوم می‌کند که علت اصلی دعوای مینوی با مصاحب همان ماجرای رسم‌الخط است. برای این که موضوع روشن شود، بخشی از آغاز نامه مینوی را در این جا نقل می‌کنم:

آقای مصاحب عزیزم، [آخر ترا که گفت قلم بدست‌گیری و کاغذ بنویسی. ناجنس که حافظ فرموده است بیجا نگفته است. از دوهزار و پانصد کیلومتر راه وسیله دردرس برای من ایجاد می‌کنی. یک ادیب پس‌مانده برای گرم کردن بازار خود وقتی که گفتند عضو فرهنگستان بشو مشتی پیشنهاد احماقانه کرد که خودش هم بعد از آن تا زنده بود هرگز به آن‌ها عمل نکرد. مشتی کم‌ذوق بی‌سواد بعضی ازان پیشنهادها را به نیش گرفتند. جناب‌عالی هم خود را در ردیف عصّار مدیر آشفته و صبحی مهتدی و مظاهر مصفا و حسین نخعی جا زده‌اید، هی استدعایی و آن‌هایی و صفحه‌ی و شماره‌ی برای من ردیف کرده‌ای.^۵ اگر کتابهایی هم که می‌خواهی چاپ کنی بناست این‌طور از چاپ درآید محض رضای خدا از این کار دست بردار و برو دنبال ریاضیات و سدّ کرجت. بیچاره بچه‌های بی‌گناه را سرگردان مکن. (مینوی، ۱۳۳۹)

این سخنان مینوی و مخالفت سرسختانه او با رسم‌الخط نوظهوری که مصاحب طرف‌دار آن است سرانجام باعث واکنش مصاحب می‌شود و او «بتاریخ هفدهم دیماه ۱۳۳۹» ابیات ذیل را در هجو مینوی می‌سراید و آن را مطابق رسم‌الخط پسندیده خود (و گاهی هم با تخطی از آن) تایپ می‌کند و برای او می‌فرستد:

مینوی ای گربه‌ی هار براق	ایکه باشد گفته‌ات پرطمطراق
تو «مثالی» کله‌ات مختل بود	«ناقصی» و آخرت معتل بود
می‌کنمت اعلال ای گردن کلفت	تا دگر یاهو نیارستی بگفت
هر عجزه فحش گفتن داندا	مرد بایستی که برهان آردا

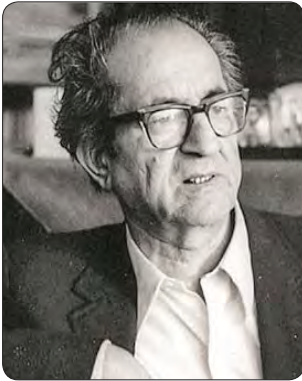
«خانه‌ی» از چه بخوانم «خانِه»
نیمه‌ی «ی» از چه می‌باید برید
مرده‌شو آن دوستی باید بُرد
هرچه باشد «ی» در این شعر جلی
هان فرستمْ بَهر این گفته صله
گر نیاید زود «دستورالعمل»
گفته‌ات شوخی شمردم تمام
از رفاقت با تو کی دارم فرار

ای تو ابله‌تر ز فیل ابره
ای تو ملعون‌تر ز شمر و هم یزید
کابلهی آنرا ز بهر «ی» بُرد
بل دوصد چندان به مینوی
تا بیفتد در دو عالم ولوله
میرسد مر دشمنانت را اجل
چون تو مردی عالمستی والسلام
بنده‌ی سرکارم و عبد حمار

مصاحب در پایان این هجویهٔ دوستانه با خودنویس نوشته است «قربان مینوی چاق و چله‌ی خودم» و این توضیح را هم پس از آن افزوده است: «گردنت بشکند که دو ساعت طول کشید تا این کاغذ را ماشین کردم. اطلاعات من در ماشین‌نویسی مثل اطلاعات تو است در رسم الخط». بعد هم از لیج مینوی ده تا «ی» پشت سر هم ردیف کرده است: «یییییییی...») (مصاحب، ۱۳۳۹).

در میان انبوه درهم نامه‌های مینوی، باز پیش‌نویس نامه‌ای رسمی و محترمانه و در عین حال منتقدانه را می‌بینیم که مخاطب آن مصاحب است. این نامه تاریخ ندارد اما مسلماً مربوط می‌شود به سال ۱۳۴۵ که جلد اول دایرةالمعارف فارسی تازه منتشر شده بود. مینوی در بالای نامه و ذیل عنوان آن این جمله را درون پرانتز با قلم قرمز افزوده است: «(نسخه برای مؤسسه انتشارات فرانکلین فرستاده شود)». عین مسوّدۀ مینوی را به سبب اهمیتی که دارد در این جا می‌آورم:

استاد دانشمند محترم جناب آقای دکتر غلامحسین مصاحب
سخنۀ جلد اول دائرةالمعارف فارسی که بسرپرستی جناب عالی و مباشرت مؤسسۀ انتشارات
فرانکلین منتشر شده است و بلطف جناب عالی برای بنده فرستاده اند واصل و موجب منتهای
تشکر گردید. احترام بنده نسبت بمقام علمی و زحمت و کوشش شبانروزی ده دوازده سالۀ شما
بجهت نشر این مجلّد بیش از آنست که بنامه ای بتوان ادا کرد. امیدوار است که جلد دوم آن نیز
قبل از سپری شدن عمر بنده بیرون آید و از مندرجات آن بهره ور شوم. نکاتی در یک مطالعۀ
اجمالی بنظر بنده رسیده است از قبیل این که در ذیل اسلام تاریخ بعثت را ۶۲۲ و تاریخ هجرت را
۶۳۲ نوشته اند یا در ذیل چاسر تامس ابکت را قدیس تومای حواری پنداشته اند، یا در ذیل بابا
افضل از همه مندرجات مصنفات بابا افضل که در دو مجلّد چاپ شده است معدودی را بدون
اشاره به آن مجموعه نام برده اند. اما عمر کوتا هست و وقت اندک و کار من بسیار، و نمی توانم



مجتبی مینوی

بنشینم و این همه را برای جناب‌عالی یا مجله‌ای بنویسم. شاید شما هم چندان علاقه‌ای بدانستن نظریات خالی از غرض نداشته باشید و آن را از مقوله‌ی عیب‌جوئی بشمارید. بنابراین بدین مختصر اکتفا می‌رود. (مینوی، ۱۳۴۵)

از پاسخی که مصاحب به این نامه داده است معلوم می‌شود که مینوی آن را در اوایل مهر ۱۳۴۵ برای مصاحب ارسال کرده است. پاسخ رسمی مصاحب که به تاریخ ۲۳ مهر ۱۳۴۵ روی کاغذ آرم‌دار «مؤسسه‌ی دایرةالمعارف فارسی» تایپ شده به این شرح است:

استاد دانشمند معظم جناب آقای مجتبی مینوی

تحریر این عریضه بلافاصله پس از وصول مرقومه محبت‌آمیز مورخ ۴/۷/۴۵ آغاز شد، ولی به عللی که از اهم آن‌ها بیماری بنده بود اتمام آن به تأخیر افتاد. در هر صورت، غرض از تقدیم این نامه بیان دو مطلب است: یکی عرض تشکر خالصانه بمناسبت اظهار محبتی که در قسمت اول مرقومه‌ی گرامی به بنده فرموده بودند، و دیگر تقدیم تشکرات قلبی بمناسبت این که صرف وقت فرموده بعضی از اغلاط دایرةالمعارف حاضر را - که مسلماً و متأسفانه نظایر دیگر نیز دارد - به بنده گوشزد فرموده‌اند. البته بنده و همکارانم به خود اجازه نمی‌دهیم تقاضا کنیم که آن استاد محترم اوقات گرانبهای خود را صرف تصحیح و اصلاح دایرةالمعارف - خواه از طریق تذکر به بنده یا به مؤسسه یا به دفتر دایرةالمعارف و خواه از طریق درج در جراید و مجلات - بفرمایند، ولی خالصانه و بدون شائبه‌ی ریا تمنی دارم اگر به اغلاط دیگر برخورد فرمودند لطفاً به هر طریق که مقتضی میدانند گوشزد فرمایند.

ضمناً برای استحضار خاطر شریف معروض میدارد البته اطلاع دارند که کتاب تقدیمی تألیف یک نفر نیست و نویسندگان و مؤلفین مختلف، هر یک قسمتی از مقالات کتاب را برحسب تخصص خود تألیف کرده‌اند، چنانکه مقالات تاریخ ایران و از جمله مقالات اسلام (که بعد از تذکر آن استاد محترم در سایر نسخه‌های کتاب دستی اصلاح شد) و خدیجه تألیف استاد محترم آقای دکتر زرین‌کوب بوده است. این مطلب را برای دفاع از خود یا از دستگاه دایرةالمعارف عرض نمی‌کنم و برای عیب‌جوئی از کسی هم نمی‌گوییم، ولی خواستم آن استاد محترم تا حدی از چگونگی کار تألیف کتاب حاضر و مسئولین امر مستحضر باشند.

و نیز مقصود از عرض این مطلب این نیست که پرده‌ای بر روی نقائص یا نادرستی‌های کار کشیده شود.

در پایان مرقومه گرامی در علاقه‌ی بنده به «دانستن نظریات خالی از غرض» تردید فرموده‌اند. وجه این استنباط بر بنده نامعلوم است. آن‌چه مؤکداً و خالصانه میتوانم عرض و تکرار کنم تشکر از تذکرات مندرج در مرقومه‌ی شریف است، و از آن‌چه امیدوارم بعداً از آن استاد محترم برسد.

با تقدیم احترامات
غلامحسین مصاحب

لیکن این پاسخ محترمانه و گلابه‌آمیز مصاحب هم مایه رفع کدورت نشد و، چنان‌که اشاره کردم، مینوی هفت سال بعد در مصاحبه‌اش با افشار و دریابندری و شفیعی باز عین همان ایرادهایی را که در نامه‌اش به مصاحب نوشته بود تکرار کرده و، افزون بر آن به «لجاج» مصاحب در رسم‌الخط هم اشاره و ناخرسندی خود را از سلوک او آشکار نموده است:

بگذارید این را هم بگویم از لجاج ایشان که اصرار دارند «ی» اضافه را مثلاً بعد از «خانه» حتماً بگذارند، و از این لجاج ایشان که اصرار دارند «و» فرنگی را به جای صفر فارسی بگذارند - که در این صورت ۱۵۵۵ با ۱۰۰۰ هر دو به یک شکل درمی‌آید - تعجب می‌کنم. این چیزها را نمی‌شود از یک عالم توقع داشت. خلاصه این که بهتر است ایشان در کارهایی که مربوط به خودشان نیست لجاج نکنند. متأسفم که مجبور شدم این را بگویم. (مینوی، ۱۳۵۲، ص ۷)

پی‌نوشت

۱. در گزارش نامه‌های مصاحب عین رسم‌الخط و علائم نگارشی او را رعایت می‌کنم. در این نامه چنان‌که ملاحظه می‌کنید مصاحب حرف اضافه «به» را همه جا به کلمات بعد از آن چسبانده است. بعدها او از رسم‌الخط متداول زمانه عدول کرد و همین شاید علت اصلی اعتراض مینوی به وی و مسائل پس از آن بود که در ادامه به آن‌ها اشاره خواهم کرد. کلمات افزوده خود را همه جا درون قلاب [] آورده‌ام.

۲. همین جا باید اشاره کنم که مینوی شطرنج‌بازی ماهر و در زمینه تاریخ شطرنج و فنون آن صاحب تخصص بوده است. در کتابخانه او مجموعه کاملی از کتاب‌های مربوط به تاریخ و فنون بازی شطرنج، غالباً به زبان انگلیسی، دیده می‌شود.

۳. «فرهنگ» در این جا چنان‌که معلوم است به معنی آموزش و پرورش است.

۴. در آن زمان دولت ساعد بر سر کار بود و وزارت فرهنگ او را هم نخست محمد سجادی و سپس عبدالحمید زنگنه به عهده داشتند.

۵. چنان که معلوم است ایراد مینوی به رسم الخط مصاحب است. مینوی، برخلاف مصاحب، معتقد بود که به جای مثلاً «آن‌هایی» و «صفحه‌ی» باید نوشت «آن‌هائی» و «صفحهٔ». همهٔ کسانی هم که در این جا به طعنه از آن‌ها نام برده استادان یا نویسندگانی بودند که از رسم الخطی همانند رسم الخط مصاحب پیروی می‌کردند.

۶. فرستم: برایم بفرست.

کتاب‌شناسی

- مصاحب، غلامحسین (۱۳۲۷ الف). نامهٔ ش ۱ به مینوی (اسناد کتابخانهٔ مینوی).
 _____ (۱۳۲۷ ب). نامهٔ ش ۲ به مینوی (اسناد کتابخانهٔ مینوی).
 _____ (۱۳۲۷ ج). نامهٔ ش ۳ به مینوی (اسناد کتابخانهٔ مینوی).
 _____ (۱۳۲۸ الف). نامهٔ ش ۴ به مینوی (اسناد کتابخانهٔ مینوی).
 _____ (۱۳۲۸ ب). نامهٔ ش ۵ به مینوی (اسناد کتابخانهٔ مینوی).
 _____ (۱۳۲۸ ج). نامهٔ ش ۶ به مینوی (اسناد کتابخانهٔ مینوی).
 _____ (۱۳۲۸ د). نامهٔ ش ۷ به مینوی (اسناد کتابخانهٔ مینوی).
 _____ (۱۳۲۸ هـ). نامهٔ ش ۸ به مینوی (اسناد کتابخانهٔ مینوی).
 _____ (۱۳۲۹ الف). نامهٔ ش ۹ به مینوی (اسناد کتابخانهٔ مینوی).
 _____ (۱۳۲۹ ب). نامهٔ ش ۱۰ به مینوی (اسناد کتابخانهٔ مینوی).
 _____ (۱۳۲۹ ج). نامهٔ ش ۱۱ به مینوی (اسناد کتابخانهٔ مینوی).
 _____ (۱۳۳۰). نامهٔ ش ۱۲ به مینوی (اسناد کتابخانهٔ مینوی).
 _____ (۱۳۳۲). نامهٔ ش ۱۳ به مینوی (اسناد کتابخانهٔ مینوی).
 _____ (۱۳۳۸). نامهٔ ش ۱۴ به مینوی (اسناد کتابخانهٔ مینوی).
 _____ (۱۳۳۹). نامهٔ ش ۱۵ به مینوی (اسناد کتابخانهٔ مینوی).
 _____ (۱۳۴۵). نامهٔ ش ۱۶ به مینوی (اسناد کتابخانهٔ مینوی).
 مینوی، مجتبی (۱۳۳۹). نامهٔ ش ۱ به مصاحب (اسناد کتابخانهٔ مینوی).
 _____ (۱۳۴۵). نامهٔ ش ۲ به مصاحب (اسناد کتابخانهٔ مینوی).
 _____ (۱۳۵۲). «مجتبی مینوی: پژوهشگر ستیهنده» (گفت‌وگوی ایرج افشار، محمدرضا شفیعی‌کدکنی و نجف دریابندری با مینوی). کتاب امروز. ش ۶.

من چنان میام در گمانه آنها پیر درها بتو خواهر رسید این هم علم از دست در
ضایت محمد را با این زینت بزیستی تا بهشت صلا کف
در صورت صل در تقسیم بخدمت دلدار امید دارم در این بتو خوش گذرد و این
مطهرت اولیه در همه معلوم به خواهر، تنگ چشمی و حدوت عیال (!)
و استادان (!) و کارگردانان این محیط است بر طرف کف
منزلیه خواهری دارم این قضیه حکایت که چون را راجع بستانه کارگردان
محمد ارم در این باب نمیگوای می دانم این کارگردان در ۵ بهبه چپ
سند است اگر بکنی باشد این کتاب محفوظ به درم از این باران نمیکنی
منتهی هرگز و اگر هم گفت سر سفره بعد از ضعیف خواهری که اول آن محبت نادر
در مقرر باشد تقسیم خواهد شد. ثبت به به به درم و شرح ذرات

